**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010219**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که اگر با مال یتیم تجارت بشود آیا در چه صورت زکات دارد؟ و در چه صورت زکات ندارد؟ ما روایتش را داشتیم می‌خواندیم، رسیدیم به این روایت: «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي مَالِ الْيَتِيمِ قَالَ الْعَامِلُ بِهِ ضَامِنٌ وَ لِلْيَتِيمِ الرِّبْحُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْعَامِلِ بِهِ مَالٌ وَ قَالَ إِنْ أُعْطِبَ أَدَّاهُ.»

این‌که عامل با مال یتیم ضامن هست علی القاعده باید مفروض جایی باشد که مال یتیم در اختیار آن عامل باشد. این‌که عمل دارد به آن می‌گوید، یک موقعی، این روایت را در جلسۀ قبل عرض کردیم که ظاهراً اطلاقش اقتضاء می‌کند که اختصاص نداشته باشد به ولی. غیر ولی هم اگر عمل کند ضامن هست، و للیتیم الربح اذا لم یکن للعامل به مالٌ، ولی یک نکته‌ای را در جلسۀ قبل هم اشاره کردم آن این است که یک موقعی شخصی فضولی تجارتی را با مال یتیم انجام بدهد. این مال یتیم هم اصلاً در اختیارش هم نیست، هیچگونه ولایت عرفیه هم بر این شیء ندارد، ولایت تکوینی هم بر آن ندارد، هیچ. این‌که بخواهیم بگوییم در این روایت آن را هم شامل می‌شود این خیلی روشن نیست، عمل به مال یتیم کردن نه این‌که مجرد این‌که صیغۀ عقد را جاری کردن همینجور عمل بشود. اوّلاً قطعاً این مطلب مسلم است که من همینجوری بخواهم یک عقدی را اجرا کنم که به نفع دیگری باشد، خیلی مثلاً، خانه‌اش را بدون اجازه‌اش به ۱۰ برابر نرخ واقعی بفروشم. اصلاً اطلاع هم ندارد، راضی هم نیست. بگوییم که مجرد این‌که به مصلحتش، افراد دیگر، حالا غیر از یتیم، بگوییم این کفایت می‌کند آن قطعاً کافی نیست. و این هم که بگوییم اینجا یتیم یک کسی همینجوری فضولی بیاید مال یتیم را بفروشد، معامله با آن بکند، بگوییم به مجرد این‌که چون سود در مالش هست این صحیح است، این ذاتاً روشن هست که این مورد را نمی‌گیرد و شیخ طوسی هم که تعبیر متجر می‌کند مراد صرف اجرای صیغه نیست. بلکه مراد کسی هست که به هر حال مال در اختیارش است، مال را می‌دهد ولو ولایت شرعیه بر مال ندارد ولی تکویناً مال در اختیارش که آن ضمان هم مال این صورت است، مجرد این‌که حالا طرف یک عقدی را فضولی انجام داد بحث ضمان نیست. ضمان جایی هست که به هر حال مال را برداشته دارد با آن تجارت می‌کند امثال اینها. «الْعَامِلُ بِهِ ضَامِنٌ وَ لِلْيَتِيمِ الرِّبْحُ» ظاهراً مراد صورتی هست ولو شاید ظاهراً اختصاص ندارد به صورتی که مربوط به ولی باشد ولی مربوط به جایی هست که این عامل آن شیء در اختیارش باشد و با آن تجارت کند. حالا یک بحثی اینجا هست که این بحث را حالا در جواهر دارد آن را بعداً به آن می‌پردازیم. که آیا معامله‌ای که باید روی این شیء هست آیا باید معامله به عین این شیء باشد؟ مال یتیم؟ یا اگر معامله کلی باشد مال یتیم را در مقام اداء پرداخت کند. آن هم داخل در این روایات هست. حالا آن جهت. حالا قدر مسلمش جایی که با عین معامله کرده باشد، آن صورتی هست که اینها را شامل می‌شود.

روایت بعدی، روایت ربعی بن عبد الله هست، این روایت ربعی بن عبد الله از آن جهتی که روایت قبل ممکن بود کسی توهم اطلاق کند این دیگر توهم اطلاق هم ندارد، چون می‌گوید فی رجلٍ عنده مال الیتیم. مال یتیم در اختیارش است ولی کسی که فضولی هست که هیچ ارتباطی ندارد. حالا عنده مال الیتیم آیا مراد این هست که آیا ممکن است شخصی بگوید عنده مال الیتیم یعنی اختیار مال یتیم، این‌که دارد، یعنی شرعاً مجاز بوده برای این‌که این مال یتیم را در اختیار داشته باشد. یعنی یا ولی هست یا از طرف ولی مجاز هست. شاید اختصاص نداشته باشد به جایی که اجازۀ شرعیه داشته باشد. جایی که همینجور به هر حال در اختیارش باشد ولو به اعتبار یک نوع ولایت عرفیه‌ای که گاهی اوقات مثلاً یک کسی از دنیا می‌رود، برادرش می‌آید اموالش در اختیار او قرار می‌گیرد بدون این‌که حاکم شرع آن برادر را وصی قرار داده باشد، سرپرست قرار داده باشد، ولی یک نوع چیز قهری ولایت عرفیۀ قهریه بگوییم این موارد را شامل نمی‌شود خیلی روشن نیست، ظاهراً اطلاقش این مواردی که یک نوع ولایت، ولو ولایت عرفیۀ، حالا جایی که اصلاً طرف غصب کرده و هیچ گونه عرفاً هم شاید آن منصرف باشد، ولی جایی که عرفاً در اختیار او هست، مال یک نوع ولایت عرفیه دارد، شاید بشود گفت می‌گیردش. به هر حال.

حالا یک نکته‌ای دارد که بعد عرض می‌کنم.

«فَقَالَ إِنْ كَانَ مُحْتَاجاً لَيْسَ لَهُ مَالٌ لَا يَمَسُّ مَالَهُ» یا «لَا يَمَسُّ مَالَهُ»

«فَإِنْ هُوَ اتَّجَرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ وَ هُوَ ضَامِنٌ.»

خب این روایت بعضی‌ها گفتند این روایت مربوط به ولی است، گفتند چون این عبارت مفهوم دارد،

«إِنْ كَانَ مُحْتَاجاً لَيْسَ لَهُ مَالٌ لَا يَمَسُّ مَالَهُ» کأنّ اگر مال داشته باشد حق دارد به مال مس کند و امثال اینها. و خب مالی که شخصی که مال داشته باشد اگر ولی نباشد یک همچین حقی ندارد که در مال طفل تصرف کند. به قرینۀ این گفتند کأنّه عنده مال الیتیم را یعنی ولی‌اش هست، اختیار. یعنی اختیار این بر عهدۀ آن هست.

حالا این را باید دقت کرد: «إِنْ كَانَ مُحْتَاجاً لَيْسَ لَهُ مَالٌ لَا يَمَسُّ مَالَهُ» آیا در مقام مثلاً مفهوم هست یا در مقام مفهوم نیست، این را داشته باشید یک مقدار بعداً رویش دقت بیشتر بکنیم ببینیم این استدلال تا چه حدی درست هست.

شاگرد: این‌که ولایت شرعی دارد یا ندارد از این نیست که سائل تذکر بدهد؟

استاد: یعنی چی؟ من نفهمیدم. به‌طور کلی می‌خواهد سؤال کلی بکند، عنده مال الیتیم. یک کسی هست که مال یتیم در نزدش است.

شاگرد: خودتان فرمودید شخص راضی نیست

استاد: معلوم نیست سؤال، سؤال شخصی باشد، می‌تواند سؤال کلی باشد، کسی که مال یتیم هست تکلیف مال یتیم چی هست. حالا این را یک قدری دقت کنیم ببینیم آیا می‌توانیم این را در مورد غیر ولی آن را شامل بدانیم، یا شامل ندانیم.

یک تعبیری یک روایتی در تفسیر، روایت‌های دعائم را نمی‌خوانم، حالا.

دعائم اینها، این روایت شبیه همین روایت‌هاست ولی گویا تفسیر می‌خواهد این روایات را بکند. عبارت‌هایش خیلی واضح است. دعائم به نظر می‌رسد خیلی وقت‌ها روایت‌ها را با توجه به فهمی که خودش از روایات دارد قید و قیود به آن می‌زند. بیشتر از آن که دال بر اصل روایت باشد، دال بر نحوۀ فهم روایت از سوی صاحب دعائم است. مثلاً همین روایت را ببینید

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ لِلْوَصِيِّ أَنْ يَتَّجِرَ بِمَالِ الْيَتِيمِ فَإِنْ فَعَلَ كَانَ ضَامِناً لِمَا نَقَصَ وَ كَانَ الرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ‌»

این قید وصی و امثال اینها را می‌زند. معلوم نیست اینها یک روایت خاص دیگری غیر از همین روایت‌های ما نحن فیه باشد. روایت سعی کرده واضحش کند.

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام»، باز این را داشته باشید من بعداً در مورد این روایت یک توضیح بیشتر می‌دهم.

می‌گوید: «أَنَّهُ قَالَ إِذَا اتَّجَرَ الْوَصِيُّ بِمَالِ الْيَتِيمِ لَمْ يُجْعَلْ لَهُ فِي ذَلِكَ فِي الْوَصِيَّةِ فَهُوَ ضَامِنٌ لِمَا نَقَصَ مِنَ الْمَالِ وَ الرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ‌»

اگر وصی با مال یتیم تجارت کند، وصی‌ای که حق اتجار برای او جعل نشده باشد در وصایت. یک موقعی هست وصیّ‌ای هست که مثلاً پدر یک کسی را وصی بر فرزند صغیرش قرار می‌دهد. موصیٰ الیه هست. یک موقعی اختیار اموال صبی را هم که پدر هست می‌گوید تو حق هم داری که تجارت کنی با مال صبی. این یک صورت. یا اگر اختیار داشته باشد آن نه، ضامن نیست. اختیار در اتّجار داشته باشد. این را داشته باشید من در موردش برمی‌گردم صحبت می‌کنم.

روایت بعدی، روایتی هست که: «عن زرارة و محمّد بن مسلم عن أبى عبد اللّه عليه السلام انّه قال مال اليتيم إن عمل به من وضع على يديه ضمنه»

می‌گوید مال الیتیم را اگر کسی که این مال در اختیار او هست وضع علی یدیه، خارجا در اختیار او هست این ضامن هست.

«و لليتيم ربحه»

به نظر می‌رسد اینها اختصاص ندارد به صورت‌هایی که ولایت شرعیه داشته باشد. در جایی که خارجاً خیلی وقت‌ها اصلاً افراد توجه به این‌که باید اجازه بگیرند، اجازه نگیرند امثال اینها نیست. یک کسی که از دنیا می‌رود خب مثلاً فرزند بزرگش که هست اموال همه در اختیار او قرار می‌گیرد، اموالی که حالا بچۀ کوچک هم در اختیار فرزند بزرگ قرار می‌گیرد، اینها را ظاهراً شامل می‌شود.

«قالا قلنا له قوله «وَ مَنْ كٰانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» قال إنّما ذٰلك إذا حبس نفسه عليهم في أموالهم فلم يتّخذ لنفسه فليأكل بالمعروف من مالهم.»

این آیۀ قرآن که می‌گوید: «مَنْ كٰانَ فَقِيراً» می‌تواند از مال این طفل بردارد و امثال اینها، می‌گوید این در صورتی هست که نه، خودش را به اصطلاح مسئول حفظ این اموال قرار داده و فلم یتّخذ لنفسه، یعنی یک موقعی هست شخص به خاطر حفظ این اموال از کارش مانده، این خب می‌تواند کأنّه حق العمل حفظ این اموال را از این اموال بردارد. «إذا حبس نفسه عليهم في أموالهم» ظاهراً مراد این هست. این هم این روایت.

روایت بعدی، روایت «مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ يُعْمَلُ بِهِ قَالَ فَقَالَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مَالٌ وَ ضَمِنْتَهُ فَلَكَ الرِّبْحُ وَ أَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ وَ إِنْ كَانَ لَا مَالَ لَكَ وَ عَمِلْتَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْغُلَامِ وَ أَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ.»

ظاهراً این روایت را باید اختصاص به ولی داد، چون غیر ولی حق ندارد از مال طفل برای خودش بردارد و ضامنش بشود. آن کسی که حق دارد در صورت مال‌دار بودن فقط ولی.

«إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مَالٌ»

یعنی مالی در نزد تو باشد و اختیار مال‌داری را داشته باشی، نه این‌که صرفاً خارجاً مال دست تو باشد. این روایت نسبت به غیر ولی شامل نمی‌شود. البته اینجا حالا یک بحثی کلاً اینجا وجود دارد که این بحث در جواهر مطرح کرده، من آن بحث اصلاً وارد نمی‌شوم که نسبت به مال صغیر در چه صورت ولی می‌تواند استقراض کند؟ برای خودش بردارد؟ آیا شرطش مال‌دار بودن به‌طور مطلق هست یا نیست؟ یا اگر ولی پدر یا جد باشد آن دیگر شرطش این نیست که آن ولی مالدار باشد، همین که مثلاً مطلقا می‌تواند کأنّه، حالا آن یک بحثی هست که در جواهر همینجا بحثش را مفصل کرده که ولی آیا این‌که صاحب شرایع می‌فرمایند ولی در صورتی می‌تواند، از عبارتش استفاده می‌شود که ولی در صورتی می‌تواند از مال بردارد که پول داشته باشد، ملی باشد. آیا این شرط، شرط ملائت در مورد پدر و جد هم وجود دارد یا وجود ندارد، خب آنها را بحث‌هایی کردند، من کلاً این را می‌گذرم، بحث بحثی هست که بحث اصلی‌اش اینجا نیست. بحثش بحث اتجار به مال. ایشان می‌گوید با کتاب الرهن ما مفصلش را بحث کردیم، جواهر اینجا اشارۀ این شکلی می‌کند. ولی حالا در آن صورتی که ولی حق نداشته باشد. اصلاً صورت مسألۀ ما عمدتاً این هست، جایی که ولی حق استقراض ندارد و تجارتی هم که می‌کند این تجارت برای طفل واقع می‌شود، این صورت. حالا البته یک بحث‌هایی صاحب جواهر اینجا دارد که آیا در جایی که نیت برای خودش کرده باشد آیا این نیت، چون شخصی اگر ولی باشد ولی این معامله را برای خودش کرده، آیا این معامله برای طفل واقع می‌شود، نمی‌شود آن یک بحث‌هایی هست آن را مطرح می‌کنیم. ولی مفروض کلام به هر حال در مورد این‌که زکات بر مال طفل هست یا مال طفل نیست صورتی هست که این معامله برای طفل به هر حال واقع بشود. اما این‌که کجا معامله برای طفل واقع می‌شود این را باید بحث کرد. اما جایی که معامله برای طفل واقع نمی‌شود، معامله برای ولی واقع می‌شود، کجاها معامله برای ولی واقع می‌شود و برای ولی و اینها صحیح هست آن بحثش یک چند صفحه‌ای جواهر هست آن را من اینجا رد می‌شوم. این هم این روایت.

روایت بعدی، روایت ابی الربیع هست، «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ»

احمد که محمد بن علی بن محبوب از او نقل می‌کند احمد بن محمد بن عیسی هست.

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي ماله مَالٌ لِأَخٍ لَهُ يَتِيمٍ وَ هُوَ وَصِيُّهُ»[[1]](#footnote-1)

این برادر وصی آن میت هست.

«أَ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ قَالَ نَعَمْ يَعْمَلُ بِهِ كَمَا يَعْمَلُ بِمَالِ غَيْرِهِ وَ الرِّبْحُ بَيْنَهُمَا»

می‌گوید می‌تواند با این کار کند. این روایت با روایت‌های دیگر یک تفاوتی از دو جهت دارد. یک جهت این‌که همه روایت‌های دیگر یا گفتند ربح برای، در بعضی صورت‌هایش گفتند ربح برای تاجر است، بعضی صورت‌هایش گفتند ربح برای یتیم است، این‌که ربح بین تاجر و یتیم باشد این اختصاصی این روایت است، این یک نکته.

نکتۀ دومی که در این روایت هست ضمان را نفی کرده. می‌گوید ضمان هم ندارد البته با یک قیدی.

بعد: «قَالَ قُلْتُ فَهَلْ عَلَيْهِ ضَمَانٌ قَالَ لَا إِذَا كَانَ نَاظِراً لَهُ.»

این روایت این تعبیر اذا کان ناظراً له یعنی چی؟ چند احتمال در مورد این تعبیر «إِذَا كَانَ نَاظِراً لَهُ.» می‌رود. یک احتمال این است که اذا کان ناظراً له، ناظر به همان قید وصی است. یعنی دوباره همان صورت مسأله را تکرار کرده. یعنی اذا کان وصیّاً. یعنی اگر وصی است کأنّه می‌خواهد علت عدم ضمان را بگوید. می‌گوید چون وصی هست، اختیاردار این چیز هست بنابراین همین کافی هست برای این‌که ضمان نداشته باشد. این اگر به این شکل باشد با بسیاری از روایت‌های دیگری که ما داشتیم اینها منافات دارد، مثلاً به خصوص با آن روایت اسباط بن سالم که در مورد وصی می‌گوید که اگر مال نداشته باشد و تجارت بکند ضامن هست و با آن. و همچنین با روایت‌های دیگری که به‌طور مطلق می‌گوید اگر با مال طفل معامله بشود ضامن هست، به خصوص روایت منصور صیقل. روایت منصور صیقل ما گفتیم اختصاص دارد به کسی که یک نوع ولایتی دارد، چون اذا کان عندک مال و ضمنته فلک الربح. ضمنته فلک الربح و انت ضامن للمال، این جایی هست که باید طرف اختیار این مال را شرعاً داشته باشد. این نمی‌شود این را اختصاص، از وصی را از تحتش خارج کرد. اصلاً موردش مورد وصی یا مجاز از وصی هست. بنابراین اگر به این معنا ناظراً له به معنای همان وصیاً باشد، با آن روایت معارض هست و به نظر می‌رسد با سایر روایت هم. یعنی چون سایر روایات را ما حالا می‌گفتیم به وصی اختصاص ندارد ولی اختصاص به غیر وصی هم ندارد، فرد ظاهر این کسی که در مال تصرف می‌کند کسی هست که اختیار شرعی‌اش. و ما هم گفتیم اطلاقش اقتضاء می‌کند که عنده مالٌ اعم از این است که اختیار شرعی را داشته باشد یا نداشته باشد. ولی بخواهیم اختصاص بدهیم به غیر وصی یک مقداری مشکل است.

این یک احتمال این است که اذا کان ناظراً له اینجوری معنا کنیم که اذا کان وصیّا له.

یک احتمال دیگر این هست که اذا کان ناظراً له را قید زائد بگیریم به این معنا بگوییم ناظراً له یعنی اگر این وصی نسبت به له را بزنیم للتجارة، مرجع ضمیر «ه» را به «تجارة» بزنیم، «عمل به» بزنیم. یعنی اگر این وصی نسبت به این تجارت کردن با مال اختیار داشته باشد. یعنی در وصایتی که از طرف میّت هست اجازۀ تجارت با مال داده شده باشد. که آن روایت دعائم الاسلام اینجوری ظاهراً. من فکر می‌کنم روایت دعائم الاسلام همین روایت است. ولی با این فهم از روایت که اذا کان وصیّاً له، به معنای این هست که اذا کان ناظراً له، یعنی اذا جُعِل له العمل بمال الیتیم فی الوصایة. یعنی اگر در وصایت برای او یک همچین حقی قرار داده شده باشد، ضامن نیست، که مفهومش این است که اگر در وصایت یک همچین حقی برایش نگذاشته باشند ضامن است که می‌شود همان مفادی هست که روایت دعائم خواندم، «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام ... إِذَا اتَّجَرَ الْوَصِيُّ بِمَالِ الْيَتِيمِ لَمْ يُجْعَلْ لَهُ فِي ذَلِكَ فِي الْوَصِيَّةِ»

«فی»اش باید زائد باشد

«لَمْ يُجْعَلْ لَهُ ذَلِكَ فِي الْوَصِيَّةِ»

یعنی لم یجعل له این حق اتجار در هنگام وصیت این همان مفهوم این جمله‌ای هست که از این روایت استفاده می‌شود. این هم دو تا احتمال.

احتمال سوم در اذا کان ناظراً له این هست که اذا کان مصلحةً للصبی. می‌گوید یک موقعی مال صبی اگر با آن تجارت نشود در معرض تلف است. این مال فرض کنید که نمی‌تواند وصی آن را همانجوری نگه دارد و اینها. ممکن است دزد ببرد، چی کند امثال اینها. مجبور است این را باهاش تجارت کند که، یعنی ناظراً یعنی تجارت کردن به سود این مال باشد به این معنا که اگر با این مال تجارت نکند کأنّ مال در معرض تلف باشد چی باشد امثال اینها. یعنی نمی‌توانسته مال را رها کند، تجارت نکند، این شکلی. که کأنّه تجارت یک نوع احسان در حق مال هست، یک نوع. و الا می‌تواند. یعنی فرض این هست یک موقعی هست که نه مال را همینجوری رها کند مال را هم حفظ می‌شود، تجارت که می‌کند خب در معرض این هست که سود حاصل بشود، زیان حاصل بشود امثال اینها، خب لازم نیست. یک موقعی هست نه اگر مال را به تجارت نیندازد در معرض اتلاف مال هست، این مجبور است مال را به تجارت بیندازد. خب حالا به تجارت که انداخت حالا ممکن است سود حاصل بشود ممکن است زیان حاصل بشود. یعنی آن هر دو طرف قضیه‌اش یک ریسکی هست که باید آن ریسک را تجارت خب ریسک دارد، ریسک را باید پذیرفت، ولی اصلاً تجارت نکند آن مال کأنّه تلف می‌شود و امثال اینها. طبق قاعده این هست که اگر وصی مجبور باشد برای حفظ مال با مال تجارت کند ولو این با مال که دارد تجارت می‌کند این تجارت احیاناً ممکن است منشاء بشود که این مال، فرض کنید یک مالی هست در معرض تلف است، مال خراب شدنی است. این باید فرض کنید سیب‌زمینی هست باید تبدیل کند به یک جنس دیگری. خب این تبدیل می‌کند به جنس دیگر خب ضرر می‌کند. چون تصادفاً آن جنسی که به آن تبدیل شده قیمتش پایین می‌آید. ولی خب اگر آن را اصلاً معامله چیز نکرده بود کلاً از بین رفته بود. جایی که به هر حال این تجارت مجبور باشد این تجارت را بکند، ولو این تجارت ممکن است سودزا باشد، زیان‌بار باشد امثال اینها. اینجوری معنا بکنیم. بعضی‌ها هم اینجوری روایت را معنا کردند. حالا ببینیم کدام یک از این معانی را باید انجام داد این را داشته باشید حالا بقیۀ روایات را هم بخوانم.

یک روایت دیگری اینجا هم هست که آن روایت تصریح دارد در مورد وصی. حالا این روایت‌ها بعضی‌هایش دیگر مصرّح به آن معنا در مورد وصی نبود که ضامن هست. به‌طور کلی در مورد وصیّ حکم کرده که اگر وصیّ با مال یتیم تجارت کند ضامن است. آن روایتی هست که در باب وصایا هست. در باب وصایا، باب ۶۳، جلد ۲۴.

روایت: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ هَلْ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُعَيِّنَهُ أَوْ يَتَّجِرَ فِيهِ قَالَ إِنْ فَعَلَ فَهُوَ ضَامِنٌ.»

این یعیّنه را اینجوری معنا کردند، می‌گویند که گاهی اوقات مثلاً یک مالی را شخص می‌فروشد مدت‌دار. این مال را به یک قیمتی مدت‌دار می‌فروشد، بعد از آن طرف می‌خرد این مال را با کمتر از قیمت. به این عینه می‌گویند، تعیین. که نتیجتاً این هست که مال قیمتش پایین می‌آید. به خودش برمی‌گردد و قیمتش پایین می‌آید. حالا چرا این کار را می‌کند در آن بحث خیلی وقت‌ها به خاطر دینی که طرف دارد و امثال اینها، برای این‌که دین را ادا کند در بحث یجوز لمن علیه الدین ان یتعین من صاحبه در آن باب‌ها روایت‌هایی که مربوط به این هست وارد شده. حالا آن یعینه را من خیلی فعلاً به آن کاری ندارم، حالا هر جور معنا بشود، آن تکیۀ اصلی «أَوْ يَتَّجِرَ فِيهِ» هست.

«سَأَلْتُهُ عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ هَلْ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُعَيِّنَهُ أَوْ يَتَّجِرَ فِيهِ» می‌گوید: «إِنْ فَعَلَ فَهُوَ ضَامِنٌ.»

اگر این کار را بکند ضامن هست. یعنی اگر تجارت کند و کأنّه در این تجارت زیان ببیند باید آن چیزش را بدهد. خب این روایت که به‌طور کلی گفته که حق ندارد. یعنی اگر تجارت کند و در این تجارت زیانی حاصل بشود این ضامن هست.

حالا مجموع روایاتی که در این باب هست به نظر می‌رسد که اطلاق روایات اختصاص ندارد به خصوص وصی. غیر وصی‌ای که اختیار تکوینی مال با او هست، اگر با این مال تجارت بکند و سودی حاصل بشود این سود، یعنی معامله از طرف شارع تصحیح شده، نیاز به اجازه هم ندارد، و این مال مال یتیم هست، به علاوۀ سودش. حالا به علاوۀ سودش برای یتیم هست اینجا زکات ولو به نحو استحبابی درش ثابت هست یا ثابت نیست؟ این هم در جواهر، جواهر مطرح می‌کند یک احتمالی را شاید هم خودش مایل به آن هست که در جایی که. حالا آن یک نکتۀ دیگر هست که در جواهر هست، آن کلام جواهر را چیز بکنم.

حالا روایت‌هایی که زکات را در مال یتیم ثابت کرده عند الاتجار آن روایت‌ها را بخوانیم که آیا آن روایت. صاحب شرایع اختصاص داده زکات را به صورتی که به توسط ولی تجارت انجام شده باشد. اگر تجارت به توسط غیر ولی انجام گرفته باشد ولو ربح را می‌گوید مال یتیم هست، ولی زکات ندارد. کأنّ معامله صحیح هست. وقتی ربح برای یتیم باشد معامله را تصحیح کرده. ولی با وجودی که معامله را تصحیح کرده هیچ هم صحبت نمی‌کند که معامله در صورتی صحیح هست که ولی اجازه بدهد. نه، اگر ولی. در شرایع این هست می‌گوید اگر ولی این معامله را برای خودش بکند و حق استقراض داشته باشد به این جهت که ملی باشد، مال داشته باشد، آنجا ربح برای ولی هست، اینجا زکات به عهدۀ ولی هست. ولی اگر معامله برای حق استقراض نداشته باشد ولی، یا غیر ولی اصلاً اتجار را بکند، اینجا ربح برای یتیم هست، و لا زکات هاهنا.

مرحوم شیخ طوسی در نهایة و مبسوط اینجا را حکم کردند که زکات مستحب است حتیٰ در جایی که غیر ولی هم تجارت کرده باشند. به نظر می‌رسد اطلاق ادله با فرمایش مرحوم شیخ مطابق است. ولی یک نکته‌ای که حالا من روایت‌های زکات را می‌خوانم. درست است که از زکات استفاده می‌شود که مستحب هست در این مال هم. یعنی هر جایی که مال یتیم با آن تجارت بشود و این تجارت صحیح باشد. این تجارت حکم صحت شده باشد این مال زکات دارد. ولی این‌که زکاتش را بتواند خود تاجر بدهد، مرحوم شیخ در نهایة و مبسوط تصریح می‌کند که تاجر که ولی هم نیست می‌تواند و بر او مستحب است که زکاتش را بدهد. این ما دلیل نداریم. آن که از روایات استفاده می‌شود این است که بر مال این طفل زکات هست که حالا با توجه به روایت‌های دیگر حمل به استحباب شده. قرار شد حمل به استحباب بشود. حمل به استحباب که شد این می‌گوید این مال زکات دارد، اما این‌که چه کسی حق دارد زکات این مال را پرداخت کند آیا آن متجر حق دارد. این ما دلیل نداریم که متجر حق داشته باشد. آن جوری که از کلام مرحوم شیخ استفاده می‌شود. تصریح می‌کند که متجر زکات را پرداخت می‌کند. ولی به نظر می‌رسد که، یعنی می‌خواهم عرض بکنم یک مقداری با فرمایش مرحوم شیخ موافقت می‌خواهیم بکنیم اصل زکات داشتن اختصاص به ولی ندارد. غیر ولی هم اگر تجارت بکند و تجارت را ما تصحیح کردیم که مرحوم محقق حلی تجارت را تصحیح می‌کند، می‌گوید ربح برای یتیم است که معنای این‌که ربح برای یتیم هست یعنی این‌که معامله تصحیح می‌شود. جایی که معامله تصحیح بشود با تصحیح معامله استحباب زکات هم می‌آید ولی معنای استحباب زکات این نیست که متجر بتواند زکات را پرداخت کند. طبق قاعده زکات برای این مال مستحب است. زکات که برای مال مستحب شد خب ولی‌اش باید زکات را پرداخت کند. طبق قاعده غیر ولی حق ندارد نسبت به مال یتیم تصرّف کند و زکاتی نسبت به آن پرداخت کند.

شاگرد: بحث تصرف غیر شرعی غیر ولی این آن جاهایی نیست که بیشتر ولی ندارد اصلاً، یعنی ولی خاص ندارد؟ آنجاهایی که ولی دارد که غالباً اینجور نیست که ولی بتواند تصرف کند و باهاش تجارت بکند.

استاد: نه حالا جایی که من می‌خواهم بگویم قدر مسلّمش جایی هست که به هر حال یک نوع ولایت عرفیه‌ای آن شخص برایش داشته باشد. فرض کنید حالا یک کسی ولی شرعی هم دارد، ولی چون ولی شرعی‌اش نیست، افراد نمی‌دانند، مثلاً کسی که از دنیا می‌رود پدربزرگش بر نوه ولایت دارد. حالا پدربزرگش اینجا نیست، برادرش اینجا هست، برادرش این مال را در اختیار گرفته و با آن تجارت کرده. به نظر می‌رسد اینجاهایی که مواردی که خارجاً یک نوع ولایت عرفیه‌ای وجود داشته باشد این موارد را نمی‌شود از تحت این ادله‌ای که یعمل به خارج کرد. یعمل به حالا صورتی که طرف قاصر محض باشد هیچ‌گونه ولایت عرفیه هم برایش قائل نباشند، عرف قائل نباشند، نمی‌خواهم خیلی روی آن چیز بکنم. ولی در جایی که ولایت عرفی برش هست این را من می‌خواهم بگویم. می‌خواهم بگویم موارد یعمل به، اذا کان فی یده، امثال اینها از صورت‌های متعارفی که ولایت شرعیه ندارد ولی عرفاً در اختیار او هست. مثلاً برادرش هست مال در اختیارش است، شریک پدر هست. مثلاً دو نفر هستند با هم شریک هستند، پدر از دنیا می‌رود، مال این در اختیار او هست. ولی خاص هم ندارد. یعنی الیتیم، ولی شریک بابا می‌آید با مال این. یک قصه‌ای شبیه این حالا این‌که می‌گویم یک بنده خدایی بود در تبریز از دنیا رفته بود، عمو اموال این برادرزاده را تصرف کرده بود و حیف و میل، یعنی خودش بالا کشیده بود. پدر شریکی داشت، آن شریک یک مقداری از اموال باباهَه در اختیار آن شریک بود که خب به بچه‌هایش می‌رسید، آن اموال باباهَه را این به تجارت چیز کرده بود و کم کم، بعداً آن تجارت را داده بود به این بچه‌ها و بچه‌ها را زیر بار خودش گرفته بود و یعنی عمو که به‌طور طبیعی باید او اداره می‌کرد این فرزندان را او اموال اینها را بالا کشیده بود یک مقداری که فقط در اختیار شریک بود با آن اینها چیز کرده بودند و بعد این بچه یتیم‌ها شدند یکی از تجار معروف تبریز و اینها. آن عمو که اموال این یتیم‌ها را بالا کشیده بود بچه‌هایش اینقدر به فلاکت مبتلا شده بودند که می‌گفت اینها نتوانسته بودند در شهر تبریز زندگی کنند، رفته بودند در دهات از این جعبه درست می‌کردند برای این‌که اشخاصی که میوه می‌خواهند در مزرعه چیز کنند از این جعبه برایشان بفروشند. اینجوری روزگار جبران می‌کرد. آن روایت می‌گوید یک کسانی که می‌ترسند که در، آیۀ قرآن هست که در مورد بچه‌های، «**وَ لْيَخْشَ الَّذينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرّيَّةً**» آن آیۀ قرآن مثال واضحش همین بود که کسی، اینها به این بچه یتیم‌ها که رحم نکرده بود روزگار یعنی شاید چیز الهی این بود که بچه‌های خودشان این ظلمی که به این بچه یتیم‌ها شده بود پایش را این بچه‌ها خورده بودند. غرضم این است

شاگرد: شرعاً باید می‌داد به عموی ظالم. آن شریک شرعاً وظیفه‌اش بود

استاد: نه وظیفه‌اش نبود. وقتی می‌دانست آن اموال را دارد تلف می‌کند شرعاً هم وظیفه‌ای ندارد. وظیفه در صورتی باید به او بدهد. اوّلاً عمو وصی نیست، حق ندارد به او بدهد. من غرضم این جهت نیست که حالا این قصه را می‌خواهم بگویم حالا ممکن است آن عمو رفته باشد از حاکم شرع هم اجازه گرفته باشد کارش تصحیح شده باشد. ولی غرضم این است که خیلی وقت‌ها مثلاً یک کسی یک شریکی دارد این مثال را برای این زدم، شریک می‌آید مال یتیم‌ها را حفظ می‌کند، با آنها تجارت می‌کند، سود حاصل می‌شود امثال اینها. خب این صورت‌هایی را که یک نوع ولایت عرفیه‌ای عرف بر اینها قائل هست و می‌گوید مال آن را دارد حفظ می‌کند و امثال اینها. این جایی که به هر حال این بچه‌ها بی‌سرپرست هستند، هیچ کسی را هم ندارند که چیز کنند.

شاگرد: اگر ولی نداشته باشند که شرعاً از باب ولایت عدول مؤمنین می‌تواند دخالت کند.

استاد: حالا آن ولایت‌های عدول مؤمنین هم باید از حاکم شرع اجازه بگیرد، در صورتی که حاکم شرع نباشد می‌تواند تصرف کند. ولی اگر حاکم شرع هست ولی به علت ندانستن مسأله آمده تصرف کرده.

شاگرد: حالا روایات را ما رجوع به حاکم شرع اگر ما تلقی بکنیم

استاد: نه می‌خواهم بگویم اینها اختصاص به رجوع به حاکم شرع اینها ندارد. اینها خیلی وقت‌ها عوام الناس و اینها، این مسائل را بلد نیستند. یک نوع ولایت‌های عرفیه‌ای در این جور موارد هست. این را می‌خواهم بگویم. می‌خواهم بگویم اینها اختصاص ندارد به صورتی. و مرحوم شیخ طوسی هم که می‌گوید من له التجارة و امثال اینها مرادش از من له التجارة صورتی نیست که شخص هیچگونه ولایتی ولو ولایت عرفیه ندارد و امثال اینها، غاصب محض هست و آمده الکی تجارت کرده. فکر می‌کنم مرحوم شیخ هم که یک خرده تعمیم می‌خواهد بدهد، می‌خواهد از ولیّ شرعی به ولایت‌های عرفیه تعمیم بدهد. حالا این بحث‌ها را ملاحظه بفرمایید ببینیم بحث را باید چگونه ادامه بدهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. روایت در نسخه تهذیب در نرم افزار جامع فقه ۲.۵: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي يَدِهِ مَالٌ لِأَخٍ لَهُ يَتِيمٍ وَ هُوَ وَصِيُّهُ أَ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ قَالَ نَعَمْ يَعْمَلُ بِهِ كَمَا يَعْمَلُ بِمَالِ غَيْرِهِ وَ الرِّبْحُ بَيْنَهُمَا قَالَ قُلْتُ فَهَلْ عَلَيْهِ ضَمَانٌ قَالَ لَا إِذَا كَانَ نَاظِراً لَهُ.» [↑](#footnote-ref-1)